هر آنکه او را بحرمی سپرد / با نجلوت سرای دولت برد
پیکری دید خیره چون خورشید / سروی از باد صبح گشته پلید
از سگی برگ زان جسته درخت / وانت ما نوکره بر دزده سخت
سود دران سوده شتری برخاست / سرو دو شیرین کن شد بنوا
داد تا شاه زاده شرمت خورد / وز دماغش فرو نشست آن خورد
شد برون زان سرای پرش / رخ سوی خانه کرد با مانوش
تیر چون دید کان تکلف ساز / خفت و ایمن شد از نیب و نماز
وان پریرخ سه روز خفته بماند / با پدر حال او نگفت بماند
در سیوم روز چو که سر برداشت / خور دران خیر یاکه در خور داشت
شه که این کرده بر سر سیر شنید / پای بی کفش در سرای دوید
دختر خوب رو بعرش فرای / دید در تخت بر میان سرای
گرد درت با دفتنه زاد دری / کز درت بود شد و نشاط دران
دختر شرم کین خشمت شاه / بر خود آیین شد درست نگاه
شه چو رفت از در سرای برون / اندهش کم شد و نشاط فزون
داد دختر بحرمی پیغام / تا بگوید شاه نیکو نام
می شنیدم که در جریده عهد / یاد شما را درست باشد عهد
با سری کو تاج شد در خور / عهد خود را تمام باید کرد
وان گزو شد مرا علاج پدید / وز سوی این بیت تا بیافت کلید
شاه را دید رای آن برخاست / که کند عهد خویش بی آراست
خیر آزاده را برصت شاه / ابر خستند و یافتند براه
شاه گفت ای بزرگوار جهان / رخ چه داری بخت خویش نهان
خلعت خاص داد آن خیل / ازی ملکت بیفتیت پیش
شاه این چند بیت فرش / کمر زر حمایل کمرش
کله بستند کرد بشهر و سرای / شهریان ساختند شهر آرای
دختر آمد بزاق کو شد نام / دید داماد را چو ماه تمام
جامه خط و بهار شکین موی / غالیه خط و بهار شکین موی
بر شما خروس و رای پیر / خیره داماد شد بکوری شر
عیش از آن پس بکام دل می راند / نقش خوبی بخوشدلی می خواند
شاه را تخت و بر بری بود / خلق با نیاز دستگیری بود
دختری داشت دلربایی حور / چهره چو نجراغ بر سر برف
خواست مستوری از آن مسعود / گرد بد چشم بد را دور
هم بشرطی که شاه گرد تخت / گر دو سه را دو از خیر دست
یافت خیر از نشاط آن سروی / تاج کسرا و تخت کیکاوس
گاه با دختر و بزیر نشست / بر همه کام خویش یافته دست
تا چنان شد که نیک خواهی بخت / بر رساند شه بپادشاهی تخت
فلک آن شهد بر شما کرفت / پادشاهی بر و قرار گرفت
از قضا سوی باغ شد روزی / تا کند عیش با دل افروزی
شه که بر سر راه بود در مغزش / گشت او را کند قضا هر شش
با جهودی معاملت بساخت / خیره دید آنجهود را بشناخت
گفت کین شخص را بدو دو باغ / از پس من بیاورید بباغ
او سوی باغ رفت خوش نشست / گر دو پس ایستاده تیغ بدست
شه را مد فراخ کرد و چنین / فارغ از خیر بوسه داد زمین
گفت خیر شی که کرد نام تو چیست / آنچه خواهد بشر بود بر تو کیست
گفت نامم مشتری سعدی / در جهان کار نامه هنری
خیر گفت که نام خویش بگوی / روی بخود را بخون خویش شوی
گفت پیروز این نیارم نام / خواه تیغم بنامی خواهی جام

شر خلقی که نام شر داری / شرت از نام خود بتر داری
گونه آنی که با هزار خداب / چشم آن تشنه کندی از پی آب
خشم آن تشنه کندی از پی آب / بخت من زنده بخت تو مرده
دو تنم چون خدایانی داد / انکیم تاج و تخت و شاهی داد
شر که در روی دیده نشناخت / خوش تن بر سر زمین انداخت
گفت اگر چه آزمهار بدرم / در بدن همین که خود کردم
آن کرم کاسمان بیک سیر / نام من سر نهاد و نام تو خیر
گرم آن کرده با تو در بخشت / کاید از نام چون تو دی بدست
با من آن کن تو و چنین خطی / کاید از نام چو تو نامور
خیر کان بکسته دید و بدش / گرد و حالی بکشتن آرادش
شر چو از تیغ دید آزادی / میشد و می پرید چون بادی
گرد و خونخوار رفت بر ارش / تیغ زو از قضا پرید سرش
چون سعادت بدو سپرد سریر / آهنش زر شد و لباس حریر
عدل را استوار کاری داد / ملک را بر خود استواری داد
برکتی از آن درخت آورد / راحت رنجها بدست آورد
بر هوایی درخت صندل بوی / جامه را کرده بود صندل بوی
خبر بصندل کرمی نکو شنیدی / جامه خبر صندلی نپوشیدی
صندل از رنگ حالی عبث است / صندلی رنگ کاین سبب است
ترک چینی چو احکام حرمت / بر زبانش تنگ گفت درست
شاه آنماه را کنار آورد / خواب بخت بکار آورد

حکایت کردن سرای اوران خود بسپیدن آن نازنین مهرور

روز آدینه کین مقرنس بید / شاه با زیور سپید نباز
شد سوی بی کنید سپید فراز / زهره برج چشم قلیمش
پنج نوبت زنان بتسلیمش / تا بر ورنگ را طلایه رنگ
شه ز شادی نگردید میدان تنگ / گفت چوشت بر طبیعت خواست
گو بیم آنچه از طبیعت آمد راست

نشستن بام کور در حجره کنید صندلی و دقت پوشاه کوید

مادرم گفت کو زان مهره بود / هر زن کرک باشد او بره بود
خوانی آراسته نهاد پیش / خورد و نهاد چه کو بیاز اندیش
بره و مرغ زیر پای عراق / کرد با کلیه های رقاق
چند حلوا که خود بنوش تمام / برخی از پسته برخی از بادام
در هم شکستند خندا خند / من و تو چون فسانه کوی چید
هر کسی سرگذشتی از خود گفت / بر یکی هفته وان کی بر هفت
بر کشاد از حقیقت خیمه نوش / عاشقان را برادر و خرخوش
بود شیرین سخن جوانی بود / نز طریق شکرستانی بود
عیسی گاه دانش آموزی / موسی وقت مجلس افروزی
اگه از علم و از لغایت نیز / پارسایش بهتر از همه چیز
با غلامی داشت جوی بلاغ / با غلامکرد باغ او چو حرم
زیر سرو بنش پای سکل بود / نبوا داده هر گرد دل بود
برکشیده رخط پرکارش / چهار مهره بچهار دیوارش
در نشاط اچنان باغی / بر دل هر تو نکری داغی
ساختی کرد باغ برکشتی / باز بکد استی و بکد مستی
رفت روزی بوقت چین گلچ / تا دران روضه باغ نابد راه
باغ را دید بسته در چون سنگ / باغبان خفته بر لوازم چنگ
مطرب آواز بر کشید و نساز / کافرین باد بر چنان آواز
رقص در هر در حی افتاده / میوه دل بر بده بر جان داده

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)